

بتوان با تفاوت قایل شدن میان عشایر و روستاییان، جمعیت کشور را به سه گروه شهرنشین، روستانشین و عشایر تفکیک کرد، در گذشته، عشایر از جهت غلبه‌ی جمعیتی و تأثیرگذاری بر روند جاری زندگی اجتماعی، اهمیت بیش‌تری داشته‌اند. این ادعا تنها با کنکاشی کوتاه در سلسله‌های حکومتی و تحولات بزرگ در کشور ایران، و نقش عشایر در این تحولات قابل اثبات است. با این حال متأثر از رویکرد نوین دوره‌ی مدرن و جهان صنعتی، و تحولات شگرف قرن اخیر، به تدریج از اهمیت کلیدی عشایر کاسته شده، و گروهی که روزی با سازمان منسجم سنتی و سلسله مراتب نانوشته، اما مستحکم درونی، سرنوشت کشور را رقم می‌زدند، اندک‌اندک در بستر تحولات جهان تکنولوژی و رشد دیوان‌سالاری، به حاشیه و انزوا کشیده شدند و سخن از آسیب‌پذیری و اضمحلال آنان می‌رود. با این حال، از منظر مطالعات

عشایر مرکزی ایران

جواد صفی‌نژاد

معرفی و نقد کتاب:

عشایر مرکزی ایران

جواد صفی‌نژاد

مقدمه

عشایر به‌عنوان یک قشر اجتماعی در ایران، از سابقه‌ای طولانی و تأثیرگذار بر روند حیات جمعی مردم این دیار برخوردار بوده است. اگر

کتاب «عشایر مرکزی ایران» تألیف، دکتر جواد صفی‌نژاد، که چاپ اول آن در سال ۱۳۶۸ صورت گرفته و در سال ۱۳۷۵ توسط انتشارات امیرکبیر در ۷۳۶ صفحه و در دو هزار نسخه تجدید چاپ شده است، از جمله کتب معتبر در موضوع عشایر در ایران محسوب می‌شود.

الف) معرفی کتاب

این کتاب با قطع وزیری و جلد گالینگور در شانزده فصل تبویب یافته، که از نظر ویرایش، صفحه‌آرایی و چاپ، قابل قبول و رضایت‌بخش است. مؤلف این اثر، دکتر صفی‌نژاد، از پژوهشگران پرسابقه‌ی بخش مطالعات عشایری مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، طی سفرهای پردامنه و متعدد به مناطق عشایرنشین کشور، به‌ویژه منطقه‌ی بویراحمد و کهگیلویه، توانسته است ضمن مشاهده‌ی مشارکتی در زندگی عشایر، و بررسی منابع متعدد، به گفت‌وگوی پیوسته و مستمر با آگاهان محلی بنشیند و از خلال این

علمی، عشایر به‌عنوان یک قشر اجتماعی، شایسته‌ی مطالعه‌ی عمیق و ژرفانگر هستند؛ چه آن‌که شناخت بخش قابل توجهی از نهادهای اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی در جامعه‌ی ما، وابسته به شناخت علمی حیات و رفتارهای اجتماعی این قشر است.

با این حال، پژوهش‌های علمی در مورد عشایر، نسبت به سایر اقشار و گروه‌های اجتماعی در ایران، رشد چندان مطلوبی نداشته است. تحقیقات انجام گرفته در زمینه‌ی تحقیقات اجتماعی - فرهنگی در ایران نشان می‌دهد که تا اوایل دهه‌ی هفتاد هجری شمسی، تنها ۲۵۰ عنوان کتاب در مورد عشایر ایران نگارش یافته است، که از این تعداد تنها ۳۴ عنوان کاملاً پیرامون عشایر بوده است. هم‌چنین تا سال ۱۳۷۳، حدود ۳۱۰ مقاله و یکصد پژوهش، چهل گزارش پژوهشی، ۲۸ پایان‌نامه و چهار گردهم‌آیی، با موضوع عشایر انجام گرفته است (۱)، که نشان از تلاش نه چندان رضایت‌بخش علمی و پژوهشی در این حوزه می‌باشد.

منابع، اطلاعاتی گسترده و کم‌نظیر، به‌ویژه از شاخه‌ی بویراحمدی عشایر لر، به دست آورد. این یادداشت‌های ارزنده، با انگیزه‌ی تدوین کتابی برای دانشجویان پس از انقلاب فرهنگی، در اوایل دهه شصت، تدوین و در نهایت شکل مدون فعلی را پیدا کرده است.

هم‌چنین کتاب موردنظر، در واقع علاوه بر آن‌که دسترنج یکی از محققان کشور است، محصول بخشی از فعالیت‌های بخش عشایری مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران نیز می‌باشد. این مؤسسه در سال ۱۳۳۷ هجری خورشیدی در دانشگاه تهران تأسیس شده است، و سرآغاز تحقیقات اجتماعی در ایران را باید از زمان تأسیس آن به حساب آورد. چنان‌که تربیت صدها پژوهشگر و انجام صدها پژوهش در بخش‌های مختلف اجتماعی، حاصل این رخداد علمی در کشورمان بوده است. هم‌چنین این مؤسسه، محلی برای نشو و نمای پژوهشگران برجسته‌ای از کشورمان بوده است که نام بلند و آوازه‌ی نیک

آنان در نهادینه کردن پژوهش‌های علوم اجتماعی در ایران، بر صفحه‌ی ایام خواهد درخشید.

کتاب عشایر مرکزی ایران، دارای ۱۶ فصل و یک مقدمه است، که بیش از ۸۰ درصد از مطالب آن، برخلاف عنوان کلی کتاب، در مورد عشایر بویراحمدی و استان کهگیلویه و بویراحمد است. فصول اول تا سوم کتاب درباره‌ی جامعه‌ی عشایری ایران، عشایر فارس (قشقایی‌ها) و ایل بختیاری است. این بخش حدود ۱۸ درصد از مطالب کتاب را به خود اختصاص داده است.

فصل‌های چهارم تا شانزدهم، به شناسایی و آرایه‌ی آمار و ارقام، و موضوعات مختلف در مورد ایلات کهگیلویه، و به‌ویژه بویراحمدی‌ها، می‌پردازد. عناوین این سیزده فصل عبارتند از:

ایلات کهگیلویه، تاریخ و تقسیمات تاریخی، سردسیر و گرمسیر، اقتصاد خانوار، درآمدهای مستمر، درآمدهای غیرمستمر در دوره‌ی خان‌خانی، ساخت‌های گروهی سنتی، وضع خوراک، زندگی

با افزودن آمار و ارقام رسمی کشور و سایر منابع مکتوب، در نوع خود اثری ارزنده به حساب می‌آید.

آنچه این کتاب، از آداب و رسوم، باورها، رفتار اجتماعی، قبض و بسط حدود جغرافیایی، نسب و سلسله‌های ایلپاتی، خوانین و بزرگان محلی، قدرت و سازمان و ساختار عشایر ارایه می‌دهد، به نظر می‌رسد در جای دیگر، با این شرح و دقت، در مورد منطقه دور افتاده‌ای چون کهگیلویه و بویراحمد تاکنون گرد نیامده است.

جمع‌آوری آمارها از منابع مختلف، و شمارش‌های محلی، حتی شمارش احشام و اغنام تفکیکی روستاها و طوایف، و بیان آماری بر خورداری‌ها، گرچه گاه حالت کسالت‌آوری برای خواننده ایجاد می‌کند، اما در عین حال، حاکی از زحمت طاقت‌فرسای مؤلف و گروه همراه، و هم‌چنین دوستان محلی وی که زحمت تهیه مواد خام آماری را قبول کرده‌اند می‌باشد.

مؤلف، با علاقه به شرح احوال بزرگان طوایف مختلف، پیرامون هر

اجتماعی، اوزان و مقادیر، تعاونی‌ها و همیاری‌های عشایری، یک سند تاریخی و تاریخ معاصر ایل طیبی.

مؤلف، هدف از تألیف این کتاب را: «ترسیم دورنمایی از شناخت منطقه، و آشنایی با فرهنگ سنتی پر بار آن و مسایل و موضوعاتی که در معرض نابودی هستند» (ص ۱) می‌داند.

در معرفی و نقد این اثر، ضمن احترام به تلاش ارزنده‌ی مؤلف محترم، می‌کوشیم فارغ از پیش‌داوری یا حجیت‌گرایی، از ورای مطالعه و بررسی کامل آن، سیمایی از مباحث را مطرح کنیم و نقدهایی را که از نظر شکلی، محتوایی و روشی بر این اثر مترتب است ارایه نماییم؛ باشد که جامعه‌ی علمی به‌ویژه پژوهندگان قشر عشایری از خلال این مباحث چیزی در خور بیابند.

بی‌گمان کتاب مورد نظر، دارای اطلاعات ارزنده و گاه کم‌نظیری است که تنها بر اثر تلاش پی‌گیر گروهی و سفرهای متناوب مؤلف به منطقه‌ی عشایری بویراحمد و کهگیلویه فراهم آمده است، و

کدام از بزرگان محلی، ایلخان‌ها و کدخدایان در سلسله‌ی تاریخی چند قرن اخیر پرداخته، و از این رهگذر به تعاملات متفاوت عشایر لر این دیار، با همسایگان و همجواریان در دیگر مناطق پرداخته است.

گاه نیز بر وفق روش‌های جاری در تحقیقات اجتماعی، یک نمونه را انتخاب کرده و به روش ژرفانگر، به موردنگاری^۱ عمیق آن پرداخته است. چنان‌که در تحلیل و توصیف گرمسیر بویراحمدی‌ها، منطقه‌ی فیلگاه را مورد بررسی ژرفایی قرار داده است؛ به طوری که از مقایسه‌ی قیمت انواع محصولات عشایری نظیر لبنیات، گوشت و سایر تولیدات و مایحتاج آنان دریغ نورزیده است. مؤلف واقعیاتی منحصر به فرد از اوضاع و احوال اجتماعی و اقتصادی دهه‌های چهل و پنجاه منطقه بویراحمد را نیز برای ثبت در تاریخ به قلم آورده است.

ارایه این آمارها، با توجه به تحولات شتابان دهه‌های میانی قرن

حاضر و دوران گذار در منطقه، به سرعت رنگ و بوی تاریخی گرفته و از ارزش قابل توجهی برخوردار شده‌اند. نظیر این بررسی را در فصل هشتم کتاب، با نام مالیات‌های مستمر، مشاهده می‌کنیم، که در آن به انواع مالیات‌هایی که خوانین منطقه تحت عناوین مختلف از مردم می‌گرفته‌اند، اشاره شده است. این اطلاعات از مراجعه‌ی مستقیم مؤلف به مباحثان خوانین، مطلعین عشایر و ریش‌سفیدانی تهیه شده است که قطعاً امروزه نمی‌توان با آن شرح صدر پای سخن آنان نشست؛ چه آن‌که آنان خود مجری، سهام، پردازنده یا در معرض این کارها قرار داشته‌اند، و از زمان برافتادن این نوع رسوم حداقل بیش از چهل سال می‌گذرد. هم‌چنین در خلال ارایه این بخش‌ها، اطلاعات مهمی از آخرین دهه‌های نظام ارباب و رعیتی - قبل از اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۲ ه. ش - قابل مشاهده است.

کتاب در فصل‌های مربوط به عشایر کهگیلویه و مخصوصاً بویراحمد، برخلاف فصول مربوط به

1- Case Study

قشقای‌ها و بختیاری که عمدتاً نقل قول از سایر منابع است، به بررسی دقیق تیره و طوایف و آمار جمعیتی و مسیر کوچ و چگونگی زندگی در گرمسیر و ییلاق آنان می‌پردازد. هم‌چنین سلسله نسب‌ها را رسم می‌کند و به ساخت قدرت که عبارت از سلسله مراتب خان، کدخدا، ریش سفید و سرمال در منطقه است، می‌پردازد. نهاد یا سازمانی سنتی، طبق قانونی نانوشته، چون سازمان‌های اداری نظام‌های دیوان‌سالاری دولتی، انتظام امور ایل را به نحو مطلوب برعهده داشته است.

در فصل دهم که به ساخت‌های گروهی سنتی اختصاص دارد، بحثی در تبیین طبقات قشری در جامعه‌ی ایلی، با عنوان خانواده‌های اصیل و وابسته و خوش‌نشین، طرح نموده؛ و با آوردن نمونه‌های زیادی از نامه‌های خوانین محلی، به نوع فضاسازی‌ها و ادبیات موجود مناطق عشایری در نیمه‌ی اول قرن حاضر در ایران پرداخته است. هم‌چنین عکس‌های - سیاه و سفید - نسبتاً زیاد از زندگی

اجتماعی، مناطق روستایی و عشایری و ایل‌راه‌ها در کنار نقشه‌ها و تصاویر مختلف، نحوه‌ی زندگی بخشی از عشایر ایران را، در واپسین دهه‌های نظام کاملاً سنتی، در مناطق کهگیلویه و بویراحمد نشان می‌دهد.

فصل سیزدهم، به اوزان و مقادیر در قالب سه بخش واحدهای سنجش وزن، سطح و حجم - و عموماً در منطقه‌ی بویراحمد - پرداخته است، که حاوی اطلاعات نسبتاً جامع تاریخی، درباره‌ی معاملات اقتصادی در یک جامعه‌ی سنتی است. در این فصل ابزارهای مورد استفاده در امور اقتصادی و روند عبور به یک جامعه‌ی جدید و تاریخی شدن تدریجی این ابزارها را نیز به خوبی نشان داده است.

فصل چهاردهم، تحت عنوان «تعاونی‌ها و همیاری‌های عشایر» است. مؤلف، این بخش را، از نتایج کار گروهی پژوهشگران بخش مطالعات عشایری مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات در سال ۱۳۶۲ ه. ش. عیناً در کتاب گنج‌انده است، و به جهت بیان نوع قانونمندی‌های ارتباطات

در فصل پانزدهم، شاهد آرایه‌ی یک سند تاریخی بیست و دو صفحه‌ای مربوط به تقسیم اموال یکی از بزرگان منطقه‌ی کهگیلویه هستیم، اما گویا به دلیل ناخوانا بودن، هیچ توضیحی درباره‌ی محتوای آن ذکر نشده است.

در فصل شانزدهم و پایانی نیز، تاریخ ایل طیبی به روایت نام سرعشیره‌ها و خوانین و نسب‌نامه‌ی آن‌ها طی چند قرن اخیر در منطقه‌ی بویراحمد ذکر شده است. با این حال، در جای جای کتاب، باز هم از ایل طیبی سخن به میان آمده و تفکیک درباره‌ی شرح حال این طایفه سؤال برانگیز است.

ب) نقد کتاب

۱- نقد شکلی

۱- در فصل‌بندی کتاب، به نظر می‌رسد دقت لازم به عمل نیامده است؛ چنان‌که ذکر آن آمد، فصل اول تا سوم به وضعیت کلی عشایر کشور و دو ایل بزرگ قشقایی و بختیاری اختصاص یافته است، که نزدیک ۱۸ درصد حجم کتاب را دربر می‌گیرد.

اجتماعی و همیاری گروهی و ذکر بسیاری از جلوه‌های تعاون اجتماعی عشایر، دارای ارزش و اهمیت شایانی است.

در این فصل از کتاب، به مطالبی درباره‌ی رسوم تعاونی و همکاری، چون شیرواره یا شیروهره برمی‌خوریم. این نوع تعاونی در بین خانوارهای کم بضاعت، یا در فصولی که شیر گوسفندان کم می‌شود رایج است، که در آن، خانواده‌ها شیر احشام خود را با گذاشتن نشانه‌هایی در یک‌جا جمع کرده و به سایر مواد لبنی تبدیل می‌کنند. گله به گله کردن بره‌ها و بزغاله‌ها در فصل از شیر بردن، و همکاری در کوچ و بار نیز به‌عنوان جلوه‌های تعاون در آن جامعه مطرح شده است. در عین حال، آیین‌های بزرگ دیگری چون مشارکت طوایف مختلف در برگزاری مجالس ترحیم و کمک به خانواده‌ی عزادار و رسم «گرفت» (جمع‌آوری کمک برای داماد) در ازدواج وجود دارند، که در کتاب از آن‌ها ذکری به میان نیامده است.

معاصر است. بدین روی ذکر تاریخ معاصر، برای این فصل چندان دقیق نیست؛ هم‌چنان که آوردن فصلی مستقل، با نام «یک سند تاریخی» آن هم بدون شرح سند، و فقط آوردن سیاه‌ی آن در بیست و دو صفحه، برای یک کتاب علمی، امتیاز به حساب نمی‌آید. به نظر می‌رسد، جای این سند در پیوست یا ضمیمه‌ای بود که جای آن در پایان فصول کتاب خالی است.

۲- هم‌چنین فصولی از کتاب، به مسایل اقتصادی منطقه اختصاص یافته که فصل هفتم (اقتصاد خانوار)، فصل هشتم (درآمدهای مستمر)، فصل دهم (درآمدهای غیرمستمر در دوره‌ی خان‌خانی)، فصل یازدهم (وضع خوراک) و فصل سیزدهم (اوزان و مقادیر) از آن جمله است.

مناسب‌تر آن بود که مجموعه‌ی این موضوعات، تحت نام بخش اقتصادی در چند فصل در کنار هم و تحت عناوین خاص خود قرار گیرند. با این حال فصلی با نام درآمدهای مستمر و سپس فصل دیگری با نام درآمدهای غیرمستمر در دوره‌ی

پس از آن، بر طوایف لر کهگیلویه و بویراحمد است متمرکز شده و طی سیزده فصل، به یک مورفولوژی نسبتاً عمیق از موضوعات مختلف آن سامان پرداخته است. با این حال در تقسیم‌بندی موضوعی این بخش - که بخش اعظم کتاب است - آشفتگی نسبتاً محسوسی نمایان است؛ مثلاً درحالی که در فصل پنجم با عنوان تاریخ و تقسیمات تاریخی، به طور مبسوط، تقسیم‌بندی‌های جغرافیایی مناطق دوگانه‌ی کهگیلویه و بویراحمد را پوشش داده است، بخش دیگری از مطالب این فصل، به تقسیم‌بندی طوایف دو قسمت یاد شده پرداخته و قسمت پایانی را به معرفی هفت نفر از خوانین مشهور منطقه اختصاص داده است. فصل شانزدهم کتاب نیز به تاریخ معاصر ایل طیبی اختصاص یافته، که خارج از بررسی فصل پنجم است. در عین حال آنچه درباره‌ی ایل طیبی در این فصل آمده است، سیر تاریخی سرگذشت این طایفه، به روایت زندگی خوانین آن طایفه، در ادوار مختلف از صفویه و زندیه تا دوران

برخی از موضوعات به طور مختصر
ارایه می‌کنیم.

نخست آن‌که شیوه‌ی مورفولوژی
یا کاوش عمیق و همه‌جانبه‌ی یک
موضوع، یک پدیده یا یک گروه،
خود روشی علمی از میان روش‌های
مرسوم در علوم انسانی و به‌ویژه
علوم اجتماعی است. در این رابطه،
کتاب حاضر در بخش مربوط به
کهگیلویه و بویراحمد در حد بسیار
خوبی توانسته است از جهات
مختلف به بررسی عمیق و
موشکافانه‌ی این منطقه بپردازد، که
در جای خود از آن بحث شد. با این
حال، در برخی مباحث مطرح شده
که مربوط به مباحث نظری یا تاریخی
است؛ و نه برخاسته از مشاهدات
عینی، یا گفته‌های آگاهان محلی،
چون همه‌ی متون دیگر جای بحث
دارد، که نمونه‌هایی از این
موضوعات در ادامه ذکر خواهد شد.
اما این مورد نگاری، از نظر روشی
نیز علی‌رغم دقت نظر اعمال شده، در
پاره‌ای موارد دارای نقص می‌باشد.

به طور مثال، فصل یازدهم کتاب
که «وضع خوراک» را در منطقه‌ی

خان‌خانی که اولی مشتمل بر انواع
مالیات‌های آشکار خوانین، و دومی
شرح غارت‌های طوایف با هدایت
کدخدایان و خوانین است، از نظر
اسم‌گذاری، با محتوای آن فصل‌ها،
آن‌چنان که باید پیوند ندارد. در
فضای فعلی کتاب، خواننده وقتی با
درآمدهای مستمر و غیرمستمر روبه‌رو
می‌شود، با عنوانی عام مواجه است؛
اما وقتی به متن رجوع می‌کند،
صحبت از انواع مالیات‌ها و هدایای
مرسومی است که طبق رسم محلی،
به سلسله‌ی خوانین و دستگاه مربوطه
به آنان تعلق می‌گرفته است.

۳- در فصول مربوط به
موضوعات اجتماعی نیز این بحث
قابل طرح است. به طور مثال، در
فصل دوازدهم با نام «زندگی
اجتماعی»، مباحثی چون قلمرو
قدرت طرح می‌شود و طی آن قریب
پانزده صفحه راجع به ویژگی‌های
برج تیر و قلعه صحبت می‌شود.

۲- نقد روشی

در این بخش، نکاتی را درباره‌ی
شیوه‌ی پژوهش و مباحث علمی

کهگیلویه و بویراحمد مورد بررسی قرار می‌دهد مبتنی بر یک تحقیق پرسشنامه‌ای است که گروه مطالعات عشایری مؤسسه، در سال‌های ۱۳۴۶ و ۱۳۵۳ به صورت پانل انجام داده‌اند. در این بخش، ابتدا گروه تحقیق، مناطق را انتخاب کرده، سپس با همکاری مسؤولین مدارس، برگه‌هایی را بین ۱۲۰۰ نفر از دانش‌آموزان توزیع نموده و از آن‌ها خواسته‌اند نام آخرین غذایی را که در سه وعده‌ی اخیر صرف کرده‌اند، بنویسند. سپس همین کار در سال ۱۳۵۳، در مناطق دیگری، تکرار شده است؛ و نتایج آماری داده‌ها، به عنوان وضعیت خوراک منطقه در نظر گرفته شده است. اشکالات روشی این کار، - که البته از نظر مؤلف محترم نیز پنهان نمانده، و در صفحه‌ی ۵۵۸ به آن اشاره شده است - آن است که نمونه‌گیری اول در آذرماه سال ۱۳۴۶ انجام شده، و غذاهای فصل پاییز دارای ویژگی خاص در یک جامعه‌ی عشایری است، و نمونه‌گیری دوم در اردی‌بهشت ماه هفت سال بعد انجام گرفته است که تنوع غذایی آن با

آذرماه چند سال پیش فرق می‌کند. مهم‌تر آن‌که، چنان‌چه بخواهیم وضعیت تغییر خوراک گروه خاصی را به دست آوریم، باید در مرتبه‌ی دوم، همان نمونه‌ی بار اول را انتخاب کنیم، در غیر این صورت، امکان تبیین دقیق روند تغییر احتمالی موضوع مورد بررسی، ممکن نیست؛ زیرا، نمونه‌ها از افراد متفاوتی بوده‌اند که هر کدام یک بار مورد پرسش قرار گرفته‌اند. دیگر آن‌که تعیین حجم نمونه ($n = 1200$) مبتنی بر چه فرمولی انتخاب شده است، تا قابلیت تعمیم به کل منطقه را داشته باشد؟ آیا انتخاب نمونه‌ها به گونه‌ای بوده است که همگان شانس مساوی برای بیان وضعیت غذای مصرفی خود را داشته باشند؟ و از سوی دیگر به نظر می‌رسد نوع غذای مصرف شده در یک روز (سه وعده)، قابلیت تعمیم به کل سال و فصول مختلف را ندارد و لازمه‌ی آن، تکرار این پرسش در هفته‌های متوالی، با رعایت اصول علمی تحقیق روی همان نمونه است، تا بتوان از روند تغییرات، یک ارزیابی علمی به دست آورد. از

نیازهای اساسی آن مورد بررسی قرار گرفت».

در پاورقی همان صفحه، افراد مورد مصاحبه را شش نفر اعلام کرده است. آن چه پیداست، از نظر روش‌های نمونه‌گیری، ارایه‌ی متوسط هزینه‌ی زندگی شش خانوار از کدخدایان منطقه‌ی کهگیلویه، نه علمی است و نه قابل تعمیم به - حتی - خانوارهای مرفه پنج نفره‌ی همان منطقه. هم‌چنین در روش انتخاب نمونه‌ها و تنوع مناطق نیز اصول علمی روش تحقیق رعایت نشده است، و از نظر تعداد نیز، حجم نمونه ($n = 6$) قابلیت تعمیم چندانی ندارد.

با این حال، بخش عمده و محور اصلی کتاب، به دور از یک بررسی کتابخانه‌ای مربوط به مطالعات و بررسی‌های مشاهده‌ای و آماری، مستند به مشاهدات محققین و آگاهان محل و ثبت گزارشگران در کنار مراجعه به منابع و آمارها بوده، و در جای خود متقن و محل توجه سایر محققان خواهد بود. این بررسی، البته اولین کار گروهی و در عین حال

سوی دیگر گروه انتخاب شده، تنها دانش‌آموز بوده‌اند، نه همه‌ی بخش‌های جامعه. چنان‌که معلوم است، خانواده‌هایی - عشایری - که فرزندان خود را در سال‌های دهه‌ی چهل به مدرسه می‌فرستاده‌اند، قطعاً قشر نسبتاً متوسط و بالا، از یک جامعه‌ی عشایری محسوب می‌شده‌اند. در هر حال، دانش‌آموزان، معرف کامل همه‌ی قشرهای اجتماعی نیستند و از این نظر نمی‌توان وضعیت غذایی آن‌ها را بر کل جامعه تعمیم داد.

در موضوع «هزینه‌ی زندگی» یک خانوار عشایری نیز در همان فصل، در صفحه ۵۳۶ آمده است: «اوایل سال ۱۳۵۳، گروه مصمم گردید که زندگی اقتصادی و اجتماعی ساکنین منطقه‌ی کهگیلویه را مورد بررسی قرار دهد، و در جنب این مطالعه، تصمیم گرفته شد که هزینه‌ی یک زندگی مرفه در یک خانوار عشایری را مورد بررسی و محاسبه قرار دهد. این بررسی در اردیبهشت ۱۳۵۳ با حضور ریش سفیدان و رؤسای چند خانوار پنج نفری عشایر مطرح و

پژوهش‌های پرمایه و مبتنی بر مشاهدات و تحلیل آماری در سایر مناطق عشایرنشین ایران بسیار کم اتفاق افتاده است؛ و شاید خوش‌شانسی اهالی آن سامان باشد که قرعه‌ی فال این گروه پژوهشی به نام آنان خورد، و بدین‌سان اطلاعاتی منحصر به فرد و روایاتی شفاهی از آخرین بازماندگان نظام کوچ‌نشینی در آن سامان ثبت گردید.

۳- نقد محتوایی

از جمله مسایلی که پس از مطالعه‌ی کتاب برای خواننده جلوه می‌کند، نامی است که بر این کتاب گذاشته شده است، «عشایر مرکزی ایران؟!». نویسنده توضیح نمی‌دهد که منظور از مرکزی، مرکز جغرافیایی ایران است یا چیز دیگری؟ با این حال، چنان‌که نقشه‌های رسمی کشور ایران و نقشه‌هایی که مؤلف رسم کرده، نشان می‌دهد که استان‌های چهارمحال و بختیاری، کهگیلویه و بویراحمد و فارس در امتداد غرب و جنوب غربی به جنوب شرقی کشور است. شاید این نام برگرفته از جداول

مبتنی بر برنامه‌ی علمی است که در ایران روی عشایر کهگیلویه و بویراحمد صورت گرفته است. بدیهی است که گروه پژوهشگران، با انبوهی از مسایل مختلف در یک منطقه‌ی دست نخورده روبه‌رو بوده‌اند. در نگاه اول، آنچه این گروه را به خود مشغول داشته، انجام یک موردنگاری عمیق و جمع‌آوری اطلاعات موجود و ثبت وقایع کوچک و بزرگِ بازگو شده در کنار قانونمندی‌ها و روابط اجتماعی حاکم بر زندگی این بخش از عشایر ایران بوده است؛ اطلاعاتی که در دسترس بوده و بیش‌تر مبتنی بر بیان اهالی و مشاهدات گروه است.

شاید از نخستین گروه پژوهشی در آغاز ورود به یک منطقه‌ی وسیع عشایری و در عین حال محروم - که به روایتی کمتر از انگشتان یک دست باسواد در آن وجود داشته و از آب بهداشتی و حمام و مدرسه خبری نبوده (روایت همراهان فرماندار کل کهگیلویه و بویراحمد در سال ۱۳۵۳ در جریان سفر به ولایت عشایری (برگرفته از همین کتاب) جز این نیز انتظار نمی‌رفت. بی‌گمان این

شماره‌ی ۳۶ تا ۴۰ کتاب باشد، که از نتایج سرشماری مرکز آمار ایران توسط مؤلف اخذ شده و در کتاب گنجانده است.

از سوی دیگر، نام عشایر مرکزی ایران، با محتوای کتاب که بالغ بر ۸۲ درصد آن خاص عشایر کهگیلویه و بویراحمد است، محل تأمل است. جالب آن‌که از آن منطقه هم عمده‌ی مطالب مربوط به منطقه‌ی بویراحمد است که، به روایت آمارهایی که مؤلف ارائه داده، حداکثر یک سوم جمعیت عشایری استان را دربرمی‌گیرد، با این وصف، بهتر آن بود که عنوان کتاب، هم‌چون محتوای آن در راستای عشایر کهگیلویه و بویراحمد نام‌گذاری می‌شد.

آن‌چه در فصل دوم از عشایر قشقایی ارائه می‌شود، عمدتاً نقل قول‌هایی پی‌درپی است، که از کتاب «ایل قشقایی»، اثر آقای «حبیب‌الله پیمان»، آورده است. در این رابطه، در نُه پاورقی ذکر شده، بخش‌های معتناهایی از صفحات ۱۵۵ تا ۳۸۴ کتاب ایل قشقایی تلخیص و ذکر شده است. فصل مربوط به بختیاری‌ها

نیز، مبتنی بر کتاب «تاریخ بختیاری» سردار اسعد است. با این وصف، می‌توان گفت که این فصول، ضمیمه‌هایی است بر تلاش ارزشمند مؤلف در مورد عشایر کهگیلویه و بویراحمد تا - شاید - امکان نام عام عشایر مرکزی را توجیه‌پذیر کند. یا ضرورتی دیگر در این اثر آموزشی که درخور توضیحی از سوی مؤلف بود و جای آن در مقدمه یا متن کتاب خالی است. با توجه به این‌که این کتاب، اثری آموزشی است، مناسب بود که مؤلف محترم توضیحی در این مورد ارائه می‌داد.

در مقدمه‌ی سی صفحه‌ای نیز نه تنها توضیحی درباره‌ی این ابهامات یافت نمی‌شود، بلکه، خود مقدمه نیز به لحاظ موضوعی شاخه به شاخه است؛ چنان‌که از نامه‌های سفارت‌خانه‌ها، تا فرهنگ لغات و معرفی مؤسسات پژوهشی، ذکر آمار و ارقام و جنگ و تاریخ و ... در آن دیده می‌شود. طرفه آن‌که مقدمه را نابسامان‌ترین فصل کتاب بنامیم.

دیگر آن‌که روی کرد اصلی کتاب، جغرافیای اقتصادی و طبیعی - و با

تسامح انسانی - استان کهگیلویه و بویراحمد است و بیش تر به ذکر نام طوایف، خوانین، جمعیت، طول و عرض جغرافیایی سردسیر و گرمسیر، آمار احشام و اغنام و نام روستاها و آب و هوا و خوراک و پوشاک آن‌ها پرداخته است. با این حال، جای آن داشت تا در یک کتاب آموزشی درباره‌ی عشایر، مسایلی از قبیل کالبدشکافی ساخت قدرت، سازمان ایلی، نژاد، دین، قومیت، زبان و پیشینه‌ی باستانی و تاریخی، باورها، ارزش‌ها و آداب و ... بیش تر توجه می‌شد.

آن جا که مؤلف به قانونمندی‌های اجتماعی و فرهنگی ایلات می‌رسد، در برخی موارد با افکندن تنها پرتوی بر موضوع از کنار آن می‌گذرد. مثلاً وقتی که درباره‌ی وظایف ریش سفید یا رییس بنکو در عشایر قشقایی صحبت می‌کند، تعیین زمان حرکت ایل، انتخاب محل یورت، اجاره‌ی مرتع و حل و فصل امور داخلی را از وظایف ریش سفید می‌شمارد. اما درباره‌ی این عناصر توضیحی نمی‌دهد. در این جا، علاوه بر شرح

وظایف ریش سفید، به نظر می‌رسد خود بنکو، به عنوان یک واحد تحلیل و پدیده‌ای اجتماعی، جای پردازش بیش تری داشت، که مؤلف تنها به آوردن چند واژه‌ی کلی از امتیازات عضویت در یک بنکو بسنده می‌کند.

با آن که بیش از ۱۵۵ جدول و نمایه‌های آماری مختلف، از نکات مهم و برجسته‌ی کتاب محسوب می‌شوند و مؤلف تلاش بایسته‌ای در پردازش آنها به عمل آورده است، در برخی موارد به نظر می‌رسد دقت لازم در پردازش داده‌ها به عمل نیامده است؛ چنان که در بیان جمعیت گرها در سرشماری زمان سلطان حسین صفوی در ۱۱۲۸ هجری قمری، گره‌های فیلی ۳۵ لک خانوار، (هر لک صد هزار خانوار) لک و زنده ۱/۵ لک خانوار، بختیاری‌ها ۲۲ لک، و لره‌های ممسنی ۲ لک عنوان شده‌اند که با احتساب هر لک ۱۰۰ هزار خانوار ذکر شده، جمعیت گرها در آن زمان ۶/۰۵۰/۰۰۰ خانوار بوده، که چنانچه متوسط هر خانوار را پنج نفر بدانیم جمعیت گرها در اوایل قرن دوازدهم هجری بالغ بر ۳۰/۲۵۰/۰۰۰ نفر

برآورد می‌شود که از جمعیت کل مردم ایران حتی در دهه‌های اولیه‌ی قرن حاضر هم بیش‌تر نشان می‌دهد. در این جا قطعاً اشتباهی رخ داده که نیازمند اصلاح بوده است. در عین حال، چنان‌که گفته شد تلاش در آرایه‌ی آمارهای متنوع، راجع به بسیاری موضوعات از منابع مختلف، از نکات برجسته و درخور تحسین این کتاب به‌شمار می‌رود.

۱-۳- ساختار اجتماعی و ایلی

کتاب عشایر مرکزی ایران، در ابواب و فصول مختلف، پیرامون ساختار اجتماعی ایلات و عشایر، به مقدار کافی سخن گفته است. چنان‌که در صفحه‌ی ۷۴، ساخت اجتماعی ایل قشقایی به شرح زیر می‌داند:

ایل <--- طایفه <--- تیره <--- بنکو <--- خانوار.

هم‌چنین در فصل مربوط به بختیاری‌ها، این تقسیم‌بندی را به قرار: ایل <--- طایفه <--- تیره <--- تش <--- اولاد <--- خانوار، معرفی می‌کند. در جدول صفحه‌ی ۱۱۳، دو بخش چهارلنگ و هفت‌لنگ بختیاری تفکیک شده است. در این جدول، به طور مثال تیره‌ی حاجی‌وند

را که امروزه شامل طوایف غالبی، خسروی، کاید، هیل‌هیل، قاسم‌علی، جاگیروند، الیاسی و ... می‌شود، در مقابل واحد «تش» می‌آورد، و از آن جمله طایفه‌ی هیل‌هیل را در مقابل واحد «اولاد» قرار می‌دهد. حال آن‌که، طایفه‌ی هیل‌هیل اکنون طایفه‌ای بزرگ - بیش از هزار خانوار - شامل طوایف محمد، کله‌مرد و ... می‌باشد. «اولاد» چیزی در حدود اصطلاح «خانواده گسترده» در اصطلاح جامعه‌شناسی و «تش» برابر با یک فامیل چند خانواری است. در حال حاضر، تیره‌ی حاجی‌وند که یک «تش» در سلسله‌ی ساختمان ایلی نام گرفته است، قریب هفت هزار خانوار را شامل می‌شود.

این حقایق گویای این است که این سلسله‌عناوین، تحت نام ساختار اجتماعی؛ اولاً در همه‌ی ایلات و قبایل از نظم و نسق خاصی تبعیت نمی‌کند؛ ثانیاً با گسترش نژادها و قبایل در طول چند سده، از یک طرف این نام‌ها ثابت می‌مانند و از طرف دیگر، خانوار یا تش یا اولاد، در طول چند سده، گسترش یافته و

نارسایی عناوین برای ساختار ایلی اشاره داشته است. طُرفه آن که، آنچه تحت عنوان ساختار اجتماعی یا ساخت ایلی نامیده می‌شود، برگرفته از معنای دقیق «ساخت» است و روی عوامل اصلی سازنده‌ی انسجام گروهی چون: هم‌خونی، خانواده، تعصب، نسب، همالی و ... که سازنده‌ی بافت اصلی انسجام و بقای گروه‌های قومی و ایلی هستند، متمرکز می‌شود. با این حال بحث از ساختار اجتماعی ایلات در کتب مختلف بر همین روال موجود در کتاب عشایر مرکزی آمده است؛ و به نظر می‌رسد به طور کلی، نیازمند یک بازنگری منبعث از نارسایی این تقسیم‌بندی با تحولات و تحرکات ترکیب ایلی در طول تاریخ در این موضوع می‌باشد، و لذا تنها مربوط به کتاب مورد نظر نیست.

۲-۳- تُر و بختیاری

مؤلف، فصل مربوط به ایل بختیاری را با این جمله آغاز می‌کند، که منطقه‌ی وسیعی از غرب و مرکز ایران، قلمرو لرهایی است که از حدود نیمه‌ی قرن ششم هجری، در

به طایفه‌ای تبدیل می‌شود، که جای آن در سلسله‌ی ساختمان ایل، قبلاً در حد خانوار بوده است. از این رو در تعیین ساختار قبایل، گاه در طول هم‌دیگر، چند عنوان را تیره یا طایفه می‌گویند یا عنوانی برای آن ندارند. مثلاً بختیاری‌ها، عموماً سلسله‌ی طولی ساختمان قوم خود را چنین مشخص می‌کنند: ما بختیاری هستیم؛ چهارلنگ یا هفت‌لنگ هستیم؛ درحالی‌که برای آن پیشوند ایل یا تیره یا قسمت نمی‌آورند؛ اما پس از این دو رده، می‌گویند مثلاً از ایل بهداروند یا ایل ممی‌وند هستیم. در پایین هرم نیز ترافیک منبعث از زاد و ولد و گسترش طولی ساختمان ایل، این بی‌نظمی را به وجود می‌آورد. چنان‌که دو نمونه از آن گفته شد؛ مؤلف، تیره‌ی چند ده هزار نفری حاجی‌وند را «تش» و طایفه‌ی چند هزار نفری هیل هیل را «اولاد» ذکر کرده است. این معادل‌سازی (در بختیاری‌ها) شاید برای صد سال پیش مطابق با واقع بوده، ولی حالا دیگر کارایی ندارد. در عین حال مؤلف کتاب (در صفحه ۲۶۸) به این

آن نواحی به قدرت رسیده و حکومتی تشکیل دادند، که در تاریخ ایران به نام «اتابکان لرستان» مشهورند. سپس اضافه می‌کند: اتابکان مذکور، حدود سه قرن در مناطق لرنشین حکومت می‌کردند، و حاکم آن‌ها را والی لرستان می‌نامیدند. وی بلافاصله در سطر بعد آورده است: مقارن قرن چهارم هجری، لرستان عملاً به دو منطقه‌ی لرنشین «لر کوچک» و «لر بزرگ» تقسیم گردیده، و دو برادر زمام امور دو قسمت را در دست داشتند.

آن چه مؤلف در سطرهای بالا بدان استناد کرده است، در واقع دو مقطع تاریخی جداگانه‌اند که به شکل درهم ریخته مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

لرها چنان که تاریخ روضه‌الصفاء، تاریخ گزیده، سفرنامه‌ی ابن بطوطه و دیگر متون مقارن یا نزدیک به آن عصر ثبت کرده‌اند، در حوالی قرن چهارم هجری در مناطق لرنشین، دارای حکومتی نیمه مستقل بوده‌اند، و حاکم وقت، در آستانه‌ی فوت خود، منطقه را بین دو فرزندش، بدر

و ابومنصور، تقسیم می‌کند، قسمت اعظم را به ابومنصور می‌دهد که از آن به لر بزرگ یاد می‌شود، و قسمت کوچک‌تر را که شامل لرستان فیلی است لر کوچک گفته‌اند. عرصه‌ی دوم، حوالی اواسط قرن ششم هجری است که عموماً در تاریخ ایران، این دوره، به دوره‌ی اتابکان مشهور است. در مناطق لرنشین هم اتابکان لر حکم می‌رانده‌اند، که سر سلسله‌ی آن‌ها فردی به نام ابوطاهر وانگهی، آن زمان حاکم این مناطق را به‌عنوان «والی لرستان» خطاب نمی‌کرده‌اند. بلکه موسوم به اتابک بوده‌اند. اصطلاح والی، مربوط به دوره‌های اخیر در لرستان فیلی است. والی‌نشین یا منطقه‌ی پشت کوه والی، هنوز هم در السنه‌ی مردم لرستان جاری است. والیان، گرچه از رؤسای محلی بودند، اما همانند استانداران از حکومت مرکزی ایران حکم می‌گرفتند. در مناطق بختیاری، به جای والی، ایلخان وجود داشته که آن‌ها نیز از حکومت مرکزی حکم داشته‌اند؛ و این دوره سومی است که با دو دوره‌ی قبل در سطور مربوط به تاریخ لرها و بختیاری در هم شده‌اند.

یادداشت‌ها:

- ۱- قیاسی، محمدعلی (۱۳۷۸): «مطالعات اجتماعی ایلات و عشایر»؛ وضعیت تحقیقات اجتماعی - فرهنگی در ایران، منوچهر محسنی، تهران: نشر رسانس، صص ۱۸۹-۱۵۵.

در پایان، شایسته است از تلاش دست‌اندرکاران مؤسسه‌ی تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران و آقای دکتر صفی‌نژاد و سایر همکاران ایشان، به‌ویژه مرحوم دکتر نادر افشار و آقای هوشنگ کشاورز و ... همواره به نیکی یاد کرد.

حسین‌گودرزی